

و همچنین درخت تازه تر و سیوه اش بخورد و پاکیزه تر میشود و بعضی گفته اند زمین در ملک
شام است که شرفی نه مغرب است ملک در میان و اقلیم شده اما معنی اولی هر است
شوا باقی بدخلق و بدخوشان **شوره** با کله جی اندک از مردم و باره از سیوه بدختر
آن **شوره** باقی با کله کوشش بدرازی بریده **شوره** سببی که از کبرک فرماید و در آن
خزانه و جز آن بر در اندوچی با سینه که بدان بر برتر جسد و خا که کبوتر که از آن زند
و گمان که از جویس مرغ راست سازند آن جویس که شکافته دوباره نمود و جویس مرغ
شود و در شکاف **شوط** قلیون چزی بجزی و جان و شرط در سن از پوست خرمای باقی **شوط**
بالغ با و در شرف با کله کوشش **شوط** بالغ و تفت میدی با باره از جویس و دندان کوه
و جز آن **شعله** بالغ و در شرف زبانه آتش **شعله** بالغ پیشین و در او فوآن مجرب است
شعبه و مسکن است و نمودن چهره را کجای و تفت بر است در اصل **شعیری** یکدانه و در نماز
کار و سیوه و جز آن و فوآن ج و خادست و آنچه بروی نشانی باشد **شعبه** بالغ
چون کار و طاعت و کروی و طایفه از هر جز و جدایی **شعبه** باب نخستین شراب را
و خا که در آن چزی بجزی و از آنک کارندان از ماه و بعضی بر تو آفتاب که در شهر است
در کلام عربی نمانده **شعاعه** خورشید کردن **شعبه** بالغ و بعضی یکی خانه و زمین **شعبه**
بالغ لب و غنچه لشفه که سوال و نسبت الغضه سخن شفا با کله سر ج **شعانه** بالغ
و مسکون همه ریش کوه را بر آید و از البصر داغ علاج باشد **شوره** بالغ با کله کوشش
که فرود بروی زردی و بالغ کار و در شکاف و کف کران و بجزی سیوه و خادوم **شعبه**
بالغ همه مانی **شعر** بالغ مرغی با سیاهی آینه **شعاعه** و **شعوه** بالغ و شوی
شعبه بالغ و در شکاف جسد پیش شکافته خلاف جبهه و سوز و در دوری و
ناجیه و مشقت و بدین مرغی بکینه زانده و مالک پاره از لوج و عصا و جابه و خزان
شعیر یک طرف سر و برقی که در افق منتظر شود و مرغیت و اماران بزرگ قطره و در

نیم سر و نام جده لغمان بن منزه و کشت اولی میان دو کوه از یک که در روی باقی
تفاتیق جمع **شعنه** بالغ هر دو پیشین با کله کردن شرف زانده و شکافتن به شرف
و سخن خوب راندن و مالک آینه شرف ما نشانی از کام بوقت سستی بیرون آوردن
شعنه خطبه منسوب بعضی بن ابطالب کرم الله وجهه زیرا که چون در شرف باقی
از آن خوانند در آن میان تروی بر خاست و سوال مسدود در شکافته بجز آب آن سکون
و دیگر بر سر آن خطبه ترفیت این جاسر گفت کاسکی این خطبه را با نام می رسانند
حضرت نمودند بهیات ملک شعنه بهر کت علم ترفیت این شعنه بود که او را کرد و بار
بکای خود ترفیت یعنی از هر حال یعنی بند بر زمان آمد و در آن اختیاری بود **شعنه**
بالغ مرغی و سببی هر شرف **شعانه** خوی و خرد و تیکاه و در شرف راه و ناحیه رسی
بنا کوشش **شعانه** بالغ به ترفیت **شعانه** با کله کوشش **شعنه** و هند کام و کوشش
و طبع و شرفست **شعانه** بالغ شادمانی و در شرف کوهی که یکی در سد **شعانه** شادی
کنند با کوه کسی **شعانه** بالغ و در شرف کوهی که در آن بوی اندک **شعانه** شادمانی
در بدن و زمین و سست و سیاه و بوی دهن و بالغ و در شرف کوهی که در آن
شعانه بالغ و سکون همه و در همه شوی **شعانه** بالغ بوی خوش را بوی کرده شود
شعانه بالغ و در شرف شدن و در شرفی **شعانه** بالغ در شرفی **شعانه** کوهی
سین عادت و طبع و **شعنه** بالغ پیشین و قنات و سکون لوان بینما استفا
باشد درین مولد است اهلی لغت **شعانه** بزرگ کردن در در آن شدن عادت
و توان شدن و شادمان شدن **شعنه** بالغ زنده **شعانه** جز در شرف کوهی
راست و شرف شدن **شعنه** بالغ آفتاب را در آن و شرف کردن از تمام **شعنه**
بالغ و در م و یاد که در بهلو و اخراج بعد استود و آفتاب از آن جهت بزرگ کوشش
بالغ و در م و یاد که در بهلو و اخراج بعد استود و آفتاب از آن جهت بزرگ کوشش

Copyright © King Fahd University